بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 29 آذر 1395.

یکی از آیاتی که برای لزوم احتیاط به آن تمسک شده است، آیه جاهدوا فی الله حق جهاده است با این تقریب که این آیه امر می کند که جهد کامل تام در سبیل الله باید رعایت شود. که این امر بدون احتیاط در شبهات بدویه امکان پذیر نیست. مرحوم آقای صدر در پاسخ این استدلال دو تا مطلب فرموده اند. گفته اند که اولا در این آیه شریفه چون باید یک تقدیری گرفت، جاهدوا فی الله، در خدا که جهاد نمی شود کرد در خدا که تلاش نمی شود کرد. یک جور این است که مقدّر طاعه الله باشد یک جور دیگر این است که مقدّر نصرت الله باشد. یک جور دیگرش هم این است که مقدّر معرفه الله باشد. اینکه مقدّر طاعه الله باشد، متناسب با استدلال است. ولی اگر مقدّر نصرت الله باشد، مربوط به بحث جهاد با دشمن و امثال اینها هست و ربطی به ما نحن فیه ندارد. همچنین اگر مراد از فینا، معرفه الله باشد. بعد ایشان می فرمایند که دو مطلب، این احتمال اخیر را تأیید می کند. یکی اینکه هر مقدار لفظ مقدّر نزدیک تر باشد به لفظ ابراز شده و مذکور، اقرب هست به فهم عرفی. مثلا در اصل القریه، اهل را در تقدیر می گیریم نه جیران را چون اهل به قرینه نزدیک تر از جیران هستند. در مقام هم معرفت به شیء، به خود شیء از نصرت و طاعت و امثال اینها نزدیک تر هست به اعتبار اینکه، کاشف به وسیله کشف منکشف و کشف کأنه عین هم هستند. و آن اثنینیتی که بین طاعت و مطاع وجود دارد و نصرت و منصور وجود دارد، آن اثنینیت بین کشف و منکشف دیده نمی شود. این یک نکته. ریزه کاری هم دارد که بماندو جهت دوم بحث وحدت سیاق هست که ایشان این مطلب را مطرح کرده اند. بنابراین گفته اند که این ایه مشابه آیه «و الذین جاهدوا فینا لنیدینهم سبلنا» هست که آن را هم به معرفه الله تفسیر شده است. این چکیده فرمایش مرحوم آقای صدر. در مورد این فرمایش، اینکه اول این جمله ای که فرموده اند که «فسّر بذلک قوله تعالی و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا» دیروز عرض کردم که دو سه تا تفسیر دم دستی را که من نگاه کردم هیچ کدامشان همچنین تفسیری در مورد آن نکرده بودند. یعنی مجمع البیان و کشاف و تبیان، خب معروف ترین تفاسیر خاصه و عام هستند هیچ کدامشان به این معنا نگرفتند. فُسِّرَ، چه کسی تفسیر کرده است این خیلی برای من روشن نبود. از آن بگذریم.

بیاییم به خود این آیه ببینیم این مطلبی که ایشان می فرمایند تا چه قدر درست است. ایشان می فرمایند که هر مقدار که مقدّر نزدیکتر به مذکور باشد، این اقرب هست، این نزدیکتری، نزدیکتری های عرفی باید باشد. مجرّد اینکه معرفت به شیء کأنه عین شیء هست، این باعث نمی شود که یک وقتی شیء را به کار ببریم، ذهن انسان به معرفت شیء رود. حقیقت تقدیر این است که مذکور باید دالّ بر محذوف باشد. جایی که مذکور، محذوف را با تداعی معانی به ذهن اخطار دهد. حقیقت تقدیر این است که در جایی که لفظ مذکور، یک لفظ را به ذهن اخطار دهد یا یک معنا را به ذهن اخطار دهد، این تقدیر است. ما پارسال مفصّل در مورد نظریه و حقیقت تقدیر صحبت کردیم و گفتیم که تقدیر قانونی دارد. این جور نیست که هر چیزی را بشود تقدیر کرد. تقدیر ناشی از این است که بعضی وقت ها متکلم در مقام اختصار و به جهت اینکه مخاطب هم حضور فعال داشته باشد در عرصه تفاهم، قسمتی از الفاظ را حذف می کند یا قسمتی از معانی را که می خواهد به ذهن مخاطب القا کند، مستقیما القا نمی کند اکتفا می کند به چیزهایی که آن الفاظ بتوانند آنها را القا کنند. آیا اگر کسی کلمه مثلا گفت دخلتُ فی الدّار، ما از کلمه دار ذهنمان به معرفه دار و شناخت دار می رود؟ این جوری است که چون شناخت دار و خود دار یک نوع شباهتی دارد این جوری است؟ یک موقعی کلمه شناخت را وقتی به کار می بریم، انسان جنبه طریقی در شناخت می بیند. آن به وسیله کلمه شناخت و طریقت، ذو الطریق را می بیند. جنبه موضوعیت برای شناخت قائل نمی شود. آن یک بحث است در جای خودش در اینکه افعالی

سؤال: عرفت الدار منظورش عرفت اهل الدار باشد

پاسخ: نه بحث خود کلمه دار است. فرض کنید دخلت فی الدار گفتند درباره معرفه دار صحبت کرده اند. آیا این جوری است؟ اگر ما بدانیم که یک نفری وارد دار نشده است، وارد خانه نشده است ولی می گوید که دخلتُ الدار، می گوییم پس در مورد دار داشته گفتگو می کرده است؟ دخلتُ فی الدار، یعنی دخلتُ فی معرفه الدار. یعنی خانه را شناختم. آیا مجرد اینکه بین دار و معرفت دار، مشابهت وجود دارد و یک نوع اتحادی بین علم و معلوم وجود دارد، باعث می شود که اگر گفتیم دخلتٌ فی الدار در جایی که ما می دانیم که طرف داخل در خانه نشده است معنایش این است که دخلتٌ فی معرفه الدار، یعنی علم به دار به من حاصل شد؟ هیچ وقت این جور نیست. دخلتُ فی الدار یعنی اگر فهمیدم که داخل خانه نشده است یعنی اطراف خانه داخل شده است. دخلتٌ فی المدینه اگر می دانیم که هنوز داخل در مدینه نشدیم جایی که مشرف به مدینه شده است، مشرف به شهر شده است، دخلتُ فی المدینه گاهی اوقات اطلاق می کنند. اما اینکه برویم و از آن امر خارجی به امر ذهنی، اصلا عرفی نیست.

سؤال: اینکه کنایه است که غیر از تقدیر است

پاسخ: نه ایشان می گوید که تقدیر باید بگیریم. اگر در جایی من می دانم که داخل خانه نشده ام. دخلت الدار، بگوییم دخلت فی الدار یعنی دخلت فی معرفه الدار. یک موقعی ما می گوییم که دخلت فی الدار اگر می دانیم که داخل خانه نشده ایم این معنایش این است که دخلت فی حوالی الدار، دخلت فی قرب الدار. حالا نمی خواهم این بحث را بکنم که اصلا اینجا از باب تقدیر هست یا از باب تجوز در لفظ فی است. لفظ فی مجازا گاهی اوقات به معنای دخول در حوالی شیء را دخول در خود شیء تلقی می کنند. در این آیه هم بر می گردم در موردش صحبت می کنم. آیا واقعا همچین معنایی است؟ من یک نفر را تا جایی که مراجعه کردم در مورد این آیه ندیدم که این معنا کرده باشد. این اصلا به ذهن خطور نمی کند. بعد ایشان این را این جوری تصویر می کنند و امثال اینها. و بعد خیلی هم مطلب را کأنه یک مطلب واضح است. اما نکته دومی که وجود دارد، بحث وحدت سیاق است. ایشان می گوید که آیه در سیاق ابطال مفاهیم باطله عند الناس وارد شده است.

سؤآل:

پاسخ: ایشان الله را خصوصیت قائل نیست. استدلالش این است که معرفه الشیء، عین الشیء است. پس معرفه الشیء عین الشیء نیست. این عرفا که معرفه الشیء عین الشیء غلط است. معرفت شیء یک معنای ذهنی است و عین الشیء در خارج است. بله آن کسی که معرفت دارد در افق ذهن کأنه ذهنیت ذهن را نمی بیند. آن یک چیز است و اینکه معرفه الشیء، عین الشیء باشد حالا بالبرهان العقلی، تازه آن که می خواهند بگویند که علم و معلوم یکی است، نه معلوم خارجی. می گویند علم در افق نفس با معلوم بالذات یکی است. این ربطی به بحث های ما ندارد. آن نکته ای که اتحاد علم و عالم و معلوم را مطرح می کنند یک چیز است و این بحث ها چیز دیگری است. یکی کردن این بحث ها اصلا جا ندارد.

اما بحث وحدت سیاق. در وحدت سیاق همچنان که آقای حائری اینجا اشاره کرده اند می گویند که مراد از وحدت سیاق، سیاق آیات قبل است. و الا خود سیاق این آیه اصلا ربطی به این بحث چیز ندارد. آیه شریفه را ما بخوانیم. آیه شریفه این است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

هیچ اصلا بحث معرفه الله نیست. این آیه قبل آن است. آیه بعدش هم این است

وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هٰذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاَكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ

این آیه قبلش در مورد امر به رکوع و سجود و عبادت الله و فعل الخیرات است. ذیل آن هم اقامه صلوه و ایتا زکات و اعتصام بالله. هیچ در مورد معرفه الله و امثال اینها نیست. بله یک سری آیات قبلش مطالبی در بطلان مطالب است. اولی سیاق آنها کاملا متفاوت است. من آیات قبلی را بخوانم از خیلی قبل شروع نمی کنم.

أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ ذٰلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿70﴾

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿71﴾

وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَ فَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿72﴾

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لاَ يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ ﴿73﴾

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿74﴾

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلاَئِكَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿75﴾

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿76﴾

تا اینجا آیات در مورد این است که به پیغمبر ایمان بیاورید و خدا را که این پیغمبر معرفی می کند به آن خدا اعتقاد داشته باشید و به خدایان دروغی کاری نداشته باشید و بگذارید آنها را کنار و به خدای واقعی روی بیاورید. خطاب در این آیات با ایّ ایّها الناس است. خطاب به مردمی است که ایمان ندارند. امر به ایمان آوردن و خداشناسی است. این یک مطلب. آیه ما نحن فیه خطاب خاصی دارد. یا ایها الذین آمنوا، خطاب های قبل مال کسانی هست که کافر هستند و ایمان ندارند. این آیه با یا ایها الذین آمنوا، در سیاق خاصی است. خطاب به مؤمنین است. ارکعوا واسجدوا و اعبدوا ربکم. آن آیات قبلی هم که دارد می گوید، می گوید که ای مردم اصل خدا را بشناسید نه کسانی که به خدا ایمان دارید معرفتتان را به خدا زیاد کنید.

سؤال: حاج آقا ممکن است کسی بگوید که این یک حالت قرینه مقابله دارد که کأنه ان طرف که می فرمایید یعبدون من دون علمه، اینها بدون علم و شناخت عبادت غیر خدا را می کنند و بعد به مؤمنین سفارش می کند که و ارکعوا و اسجدوا کأنه

پاسخ: ربطی ندارد آنها می گوید که شما خدا را بشناسید شمایی هم که خدا را شناخته اید خدا را اطاعت کنید. دو مرحله است یک مرحله اینکه آنها باید به خدا ایمان آوردند و یک مرحله اینکه شما که ایمان آورده اید اطاعت از خدا کنید. یک چیز کاملا طبیعی است. کسانی که ایمان ندارند باید ایمان بیاورند و کسانی که ایمان دارند باید اطاعت کنند. این که ایشان وحدت سیاق گرفته است، خیلی عجیب است که اصلا آیه را درست دقت نشده است و قبل و بعد آیه و همین جوری این بیان را، به این شکل البته در بحوث نیامده است. بحوث یک مقداری تقریبات مجمل تر است و اصلا تقریب درست و درمان هم در بحوث نیامده است. به این شکل من نمی فهمم که چرا این جوری بحث کرده است.

اما اصل این آیه شریفه. در مورد این آیه شریفه، اصلا یک مرحله بحث این است که، حالا جواب دوم شهید صدر می ماند که بعدا عرض می کنم. در مورد این آیه شریفه اصلا مراد از جاهدوا چیست؟ یک معنا این است که مراد از جاهدوا، جهاد است. معنای جهاد اصطلاحی. یک معنا این است که مراد از این جهاد، جهاد نفس است، جهاد اکبر. یک چیز دیگر این است که مراد از جهاد مطلق کار خوب کردن و امثال اینها است. من دو سه تا عبارت را می آورم و در موردش صحبت می کنم. یک سری نکات دیگری در ضمن بحث هست من چیز را هم اینجا عرض می کنم فراموش کردم بگویم. ببینید شهید صدر می گوید که جاهدوا فی الله، چون الله اینجا نمی تواند مستقیما متعلّق جهاد قرار بگیرد، پس بنابراین باید در تقدیر بگیریم. مفسّرین یک جور دیگر مشی کرده اند. آنها می گویند که اینجا فی در آن معنای مجازی اراده شده است. فی به معنا لأجله است. کشّاف می گوید که فی الله أی فی ذات الله و من أجله. در و التحریر و التنویر، آن کشاف آدرسش جلد 3 صفحه 173 بود. در و التحریر و التنویر، مطلب را بیشتر توضیح داده است. می گوید

معنا فی التعلیل أی لأجل الله أی لأجل نص دینه کقول النبی (ص) دخلت امرأه النار فی حرّه أی لأجل حرّهٍ

پس بنابراین اگر ما فهمیدیم که اینجا یک تجوزی اراده شده است، تجوز حتما لازم نیست که به تقدیر باشد که اصطلاحا به آن مجاز در حذف می گویند. می تواند به نحو مجاز در کلمه باشد فی را به معنای تعلیل و علّیت به کار برده شود. پس این جوری که ایشان می خواهد به این قرینه مطلب را تمام کند، این مطلب تمام نیست. اصل قضیه این است که آیا باید دید مقصود از جاهدوا چیست. ابتدا خود فعل را باید معنایش را فهمید. به تناسب معنای جاهدوا، آن فی الله هم معنایش روشن می شود. عرض کردم سه تا تفسیر در واقع سه تا تفسیر اصلی وجود دارد. بعضی ها اینجا جهاد را به معنای همان جهاد اصطلاحی گرفته اند. بعضی ها به معنای جهاد نفس گرفته اند. بعضی ها به معنای اطاعت الله گرفته اند. بعضی ها جمع دو تا از این معانی کرده اند و امثال اینها. مثلا من دو تا عبارت را بخوانم. در کشاف می گوید

جاهدوا امرٌ بالغزو و بمجاهدت نفس و الهوی و هو الجهاد الاکبر

جامع بین جهاد اصغر و جهاد اکبر را اینجا گرفته است. در مجمع البیان این جوری دارد

اکثر المفسرین حملوا

حالا قبل از مجمع البیان یک عبارتی را از تبیان نقل کنم. تبیان جلد 7 صفحه 343 این جوری دارد

ثم امرهم بالجهاد و قال جاهدوا فی الله حق جهاده قال ابن عباس معناه جاهد المشرکین

همان جهاد اصطلاحی

و تخافوا فی الله ؟؟؟24

و قال الضحاک معناه اعملوا بالحق لله حق العمل

جاهدوا را اعملو بالحق گرفته است. فی الله را هم لله گرفته است. همان فی را به معنای لام تعلیل گرفته است، حق العمل. این عبارتی است که در تبیان وارد شده است. این عبارت تبیان که از ضحاک نقل می کند، احتمال می دهم که اصلش را از تفسیر طبری گرفته است. طبری، این مطلب را از ضحاک نقل می کند ولی می گوید که کسی که این مطلب را از ضحاک نقل کرده است، قابل اعتماد نیست. فی قول من فی قوله نظرٌ، همچین چیزی هست. من منهای قول قائلین و اینها، عبارت طبری را می خوانم. می گوید

اختلف اهل التأویل فی تأویل قوله و جاهدوا فی الله حق جهاده فقال بعضهم معناه و جاهدوا المشرکین فی سبیل الله حق جهاده و قال آخرون

این قال آخرون، بعد ذکر می کند که چه کسی این را گفته است. اصلا طبری این جوری است همه عبارت هایی را که نقل می کند گوینده اش را با سلسله سند ذکر می کند. این قال آخرون که دارد، مکمّل آن قول قبلی است یعنی همان قول قبلی را بعضی ها گفته اند ولی یک تکه ای از آن را عوض کرده اند. اینها فی الله را فی سبیل الله معنا کرده بودند حق جهاده. اینها حق جهاده را این جوری معنا کرده اند که حق جهاد این هست که از سرزنش سرزنش کنندگان طرف نترسد. آن قال آخرون در مورد حق جهاده است.

قال آخرون بل معنی ذلک لا تخافوا فی الله ؟؟؟15/26

قالوا ذلک حق الجهاد

حق جهاد این است. و الا این دو تا قول در اینکه مراد از جهاد، جهاد مشرکین است با هم دیگر مشترک هستند. قول دوم

و قال آخرون معنا ذلک اعملوا بالحقّ حقّ عمله

همین دو تا قول که در تبیان نقل می کند این را از ضحاک نقل می کند و می گوید که بعضی ها این را از ضحاک نقل کرده اند ولی تأمل می کند که ضحاک قولش این باشد. خودش می گوید که

و الثواب من القول فی ذلک قول من قال عنی به الجهاد فی سبیل الله

یک توضیحی دارد که این توضیح باشد بعدا عبارتش را مکملش را عرض می کنم. در مجمع البیان دارد می گوید

جاهدوا فی الله حق جهاده اکثر المفسرین حملوا الجهاد هاهنا علی جمیع اعمال الطاعه و قالوا حق الجهاد أن یکون بنیّهٍ سابقهٍ خالصهٍ لله تعالی. و قال السدّی هو ان یطاع فلا یعصی.

مطلق طاعت گرفته است

و قال الضحّاک

اینجا در مجمع البیان از ضحاک دقیقا معنای غیر از معنایی که در تبیان از ضحاک نقل کرده است نقل می کند.

و قال الضحاک معناه جاهدوا بالسّیف من کفر بالله و ان کان الآباء و الابناء.

این اشاره به حق جهاد است. حق جهاد این است که انسان در راه جهاد پدر و پسر نشناسد.

و روی عن عبد الله بن مبارک انه قال مجاهده هوی النفس

عبد الله بن مبارک از صوفی های معروف است که آن را به مجاهده هوی و نفس حمل کرده اند. به نظر می رسد که معنای حقیقی جهاد، جهاد عدوّ است. و تا ما قرینه ای بر خلاف این معنای حقیقی نداشته باشیم، باید جهاد را بر معنای حقیقی اش حمل کنیم. تعبیر تنویر این است که

الجهاد بصیقه المفاعله حقیقهٌ عرفیه فی قتال اعداء المسلمین فی الدین لأجل اعلاء کلمه الاسلام أو لدفع عنه

جهاد حقیقهٌ عرفیه تعبیر می کند. شاید اصل لغتش هم همین جا باشد. جهاد مجرد اینکه از ماده جُهد است معنایش این نیست که بزل غایه الجُهد. متأسفانه یکی از مشکلاتی که در تفسیر لغات می شود، ریشه لغت را می آورند نسبت به مشتق یک تأمیم می دهند با توجه به ریشه اش. در حالی که خود مشتق را باید در نظر گرفت. جهاد یک معنای خاصی دارد همان تعبیری هم که پیغمبر فرمود که شما از جهاد اصغر آمده اید و جهاد اکبر باقی ماند معنایش این است که معنای حقیقی جهاد این است. یک معنای تجوزی است که این جهاد در واقع جهاد نیست. جهاد، پیکار با دشمن است ولی یک دشمن بزرگتری وجود دارد که آن دشمن نفس است. مجاهده النفس هم به اعتبار پیکار با دشمن جهاد شمرده شده است. نه به اعتبار اینکه غایه الجهد است. بله به دلیل اینکه در پیکار با دشمن، انسان باید غایت جُهدش را به کار ببرد مصحح اطلاق است. ریشه های کلام خیلی وقت ها مصحح اطلاق یک واژه در یک معنای خاص است. به هیچ وجه، این یک اشتباه است که می آیند و ریشه کلمه را می گیرند و با توجه به ریشه، مشتق را یک معنای خیلی وسیع تر از آنچه که وجود دارد. جهاد معنای حقیقی اش جهاد با عدو است همچنان که طبری گفته است. عبارت طبری را بخوانم

و الثواب من القول فی ذلک قول من قال عنی به الجهاد فی سبیل الله لأن المعروف من الجهاد ذلک

به تبادل تمسک می کند. تبادل از جهاد این معنا است

و هو الاغلب علی قول القائل جاهدتُ فی الله.

یعنی این کسی که می گوید جاهدتُ فی الله آن چیزی که اغلب نمی دانم مرادش این است که اغلب استعمالا یا اغلب یعنی آن چیزی که از کلمه جاهدتُ فی الله به ذهن خطور می دهد و غلبه دارد بر این واژه، یعنی معنایی که، هو المعنی الاغلب، یعنی معنایی که بر این لفظ چیره هست معنای جهاد است. که همان معنای تبادر را می خواهد بگوید. خلاصه می گوید که از لفظ جهاد، حالا یا فقط تبادر است یا کثرت استعمال را هم می خواهد ضمیمه کند. من بیشتر از تبادر از آن نمی فهمم. می خواهد بگوید که تبادر از لفظ جهاد، جهاد با دشمن هست و این قول صحیح هست که چون این است باید به همین معنا حمل کنیم. به نظر هم می رسد که همین معنا است و کاملا با قبل و بعد هم جور می آید. می گوید که نماز بخوانید، روزه بگیرید، زکات دهید و جهاد کنید. یکی از واجبات را می خواهد بیان کند. به خصوص الآن گذشته است فردا توضیح تناسبش با آیه را می گویم. اینکه در آیه شریفه مراد یک معنای عام تری باشد، از جهاد در راه خدا، این معنا خیلی معنای روشنی نیست. خود آیه تناسب بیشتری دارد با اینکه مراد از جهاد، یک معنای خاص باشد. هم خود آیه این چنینی هست و هم قرائن خارجیه و به اصطلاح تطبیقاتی که در روایات نسبت به این شده است آن هم در جهاد فی سبیل الله تطبیق داده شده است. حالا این را فردا در موردش یادداشت هایی که کردم عرض می کنم. این تعبیراتی که وجود دارد این هم یک نکته. من فقط یک نکته امروز بگویم آن که من به نظرم فی الله اینکه فی را به معنای لام بگیریم، خیلی معنای روشنی نیست. فی الله، فی سبیل الله هم چنان که نقل کرده است جامع البیان از بعضی ها معناه جاهد المشرکین فی سبیل الله، این روشن تر است. فی الله یعنی در اضافه خدا در ارتباط با خدا. فی به معنای خود معنای خودش است. فی الله یعنی در ارتباط با خدا. در ارتباط با خدا با دشمنان بجنگید. ارتباط با خدا اینکه ما بگوییم مراد از ارتباط، به اعتبار ارتباط نیت هست خیلی روشن نیست. ارتباط با خدا، این که آن راهی را که ما داریم جهاد می کنیم راه خدا باشد. اینکه ما بگوییم که مراد از فی الله یعنی نیتی که در این جهاد باشد نیت خدایی باشد. و نیهٍ خالصهٍ امثال اینها. این خیلی روشن نیست. شاید این فی الله را به معنای فی سبیل الله یعنی راه جهاد شما راه الهی باشد، این خیلی روشن تر باشد از این که فی الله را به معنای لله و لأجل الله و امثال اینها باشد. اینکه فی به معنای تعلیل بیاید خیلی نادر است. حتی در آن جایی که امراهٍ دخلت فی حرّهٍ، آن هم به معنای درباره است. یعنی درباره آن گربه آن به معنای لام نیست. یعنی در زمینه گربه درباره آن گربه امثال اینها. اینکه فی را به معنای لام گرفتنش با تعلیل گرفتنش خیلی خلاف ظاهر است و اینکه و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلا بگوییم فی سبیل الله که معمولا هم جهاد با فی سبیل الله متعدی می شود. اینجا هم به اعتبار اینکه معمولا جهاد با فی سبیل الله و فی طریق الله و امثال اینها جهاد تعبیر می شود همان کافی است برای اینکه وقتی کلمه جهاد را به کار می برند، افراد یک نوع سبیل به ذهنشان می رسد. تقدیر سبیل با توجه به تکرر ذکر سبیل بعد از جاهدوا کاملا طبیعی است. اما اینکه فی را به معنای تعلیل گرفته اند خیلی مستبعد است. یا اینکه حالا بفرمایید سبیل را ما تقدیر نگیریم حتی. فی را به معنای درباره ی، به اضافه ی، یعنی جاهدوا فی الله، یعنی در ارتباط با خدا. مضافا لله یعنی جهاد ما باید اضافه به خدا داشته باشد. و این اضافه ظاهرش اضافه خارجی است نه اضافه بالنیت است. یعنی آن عمل خارجی من عملی باشد که در راه خدا باشد. در خدا باشد یعنی در مسیر خدا. من انصاری الی الله یعنی یک حرکتی است که آخر آن خدا است. حرکتی که خدا در اینجا حضور دارد. آنجا من انصاری الی الله، آخر حرکت را می بیند اینجا حضور خداوند را در این حرکت کأنه می خواهد ببیند. حضور نه به نیت، می گوید که کار، کار خدایی است. جهاد، جهاد خدایی است. سبیل، راه راه خدایی است. این متناسب تر هست از این که فی را به معنای چیز بگیریم. ادامه این بحث و تفسیر این آیه را انشاءالله فردا عرض می کنم. یک مشکلی مرحوم آقای صدر در نحوه بحث هایشان دارند که یک سری ابداع را، ابداع های عرفی، من خیلی در این تفسیر ها دیده ام، یک معنای خاصی را می کند کأنه یک معنای عرفی است معنایی که هیچ کسی نکرده است و اصلا هم قبل از اینکه ایشان هم بگوید اصلا به ذهن خطور نمی کند و ایشان هم خیلی به عنوان یک معنای روشن و محکم و امثال اینها تلقی می کند. این سبک خیلی خوب نیست. اگر ما می خواهیم آیات قرآن را معنا کنیم متناسب است که کلمات مفسرین را ببینیم، روایاتی که در ذیل آن هست را ببینیم، با توجه به مجموع اینها آیه فهمیده شود. به هر حال فهم عمومی در مورد آیه را باید ملاک قرار داد نه یک فهم شخصی خاص را.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد